

آسیب شناسی روشنفکر دینی

رامین احمدی

در نوشته «عزیمت از آزادی زن به قصد آسیب شناسی روشنفکری دینی»، محمدرضا نیکفر مینویسد: «در خطه فرهنگی ما این امکان موجود است که روشنفکر دینی ای پا گیرد که حتی الزام های تعریفی بس رادیکال را از روشنفکری برآورده کند. برای این که این قوه به فعل تبدیل شود بایستی اخلاق مداری و پارسایی و آزادگی، جای نص مداری و داعیه های حقیقت ورزی را بگیرد.»

مقاله نیکفر در زمانی نوشته شده که حکومت اسلامی و روشنفکران اسلامی در ایران با بحرانهایی بزرگ دست به گریبانند. حکومت در اختیار فاشیست ترین جناحهای حاکم قرار گرفته و کشور را هر روز گامی دیگر بسوی تحریم بیشتر اقتصادی و مقابله نظامی با آمریکا و غرب میبرد و از سویی دیگر، روشنفکران اصلاح طلب اسلامی دیگر جاذبه ای برای مردم ایران و حتی جمع کوچک خویش ندارند. برخی از رهبران سیاسی و فکری آنها اخیرا سکوت و ناپدید شدن از جامعه سیاسی و خانه نشینی را توصیه میکنند. مقاله نیکفر در چنین بستر تاریخی ای منتشر میشود و بنابراین آشفتگی ها و دشواری هایش را نمیتوان جدا از همین واقعیت های سیاسی و فرهنگی در ایران ارزیابی کرد. محمدرضا نیکفر خود روشنفکری اسلامی نیست و تناقضات بحث او، آنگاه که از دیگری (روشنفکر اسلامی) سخن میگوید، یکی از نقاط ضعف مهم جنبش روشنفکری ایران را نشان می دهد. این نکته را پس از پرداختن به بحث نیکفر بیشتر تحلیل خواهم کرد تا برای «مشکل» روشنفکری ایرانی در دوران حاکمیت سیاسی آخوندی تصویری متفاوت از تصویر نیکفر ترسیم کنم.

روش تعریف

در تعریف روشنفکر، نیکفر تلاش دارد که «نگاهی سنجیده و ابهام زدا به معدل معنایی واژه در کاربست عمومی آن» داشته باشد. اگر رویکردی میخواهد سنجیده باشد، از ابتدا با محک و میزان انتخابی خود آغاز میکند و به «معدل معنایی»، یعنی معیاری که از بیرون بر رویکرد تحمیل میشود، کاری ندارد. اگر میخواهد «ابهام زدا» باشد نباید از مفاهیم مبهمی چون «کاربست عمومی» و «معدل معنایی واژه» استفاده کند. کاربست عمومی همیشه مبهم است چون مرزهای «عموم» روشن نیست و همچون اماکن و حوزه های «عمومی»، هرکسی میتواند از راه برسد و در آن به شیوه ای متفاوت عمل کند. «معدل» زمانی معنی دقیق

پیدا می کند که صورت و مخرج کسر مورد نظر را بدانیم. اگر به من کلاسی با ده شاگرد را نشان دهید و سن هریک را به من بگویید، من قادر خواهم شد معدل سنی کلاس را برای شما محاسبه کنم. اما «معدل معنایی» واژه، آنهم در «کار بست عمومی» نه سنجیده است و نه ابهام زدا.

برچین زمینه مبهمی، نیکفر، روشنفکر را با چهار مختصه تعریف میکند: ۱- روشنفکر انسان فرهنگی متجدد است؛ ۲- ترقی خواه است؛ ۳- به وضعیت سیاسی و اجتماعی موجود نگاهی انتقادی دارد؛ و ۴- از قدرت غالب فاصله می گیرد.

کم دقتی این روش را آسان میتوان نشان داد. آیا روشنفکر نیکفر باید همه این مختصات را داشته باشد یا اکثر آنها را؟ اگر از نظر فرهنگی، «متجدد» (به هر معنی) نباشد ولی «ترقی خواه» باشد، مثلاً از نظر فرهنگی محافظه کار و ترقی خواه باشد اما آن «ترقی» مورد نظر نیکفر را نخواهد؛ یا اینکه هیچیک از اینها نباشد اما به وضعیت سیاسی (نه اجتماعی) موجود نگاهی انتقادی داشته باشد؛ یا گاه از قدرت فاصله بگیرد و گاه در خدمت قدرت باشد؛ آیا چنین کسی را نباید روشنفکر محسوب کرد؟

مشکل تعریف نیکفر آن است که میخواهد زمینه این بحث را چه در غرب و چه در ایران، و آنچه که پیش از او نوشته شده، به سکوت برگزار کند و آن را به اصطلاح از نو اختراع کند. بینیم این زمینه چیست.

زمینه ایرانی بحث روشنفکران

هنوز هم مهمترین و مفصل ترین بحث در این زمینه متعلق به آرامش دوستدار است. اغلب روشنفکران ما یا درباره کتاب «درخششهای تیره» سکوت کرده اند یا در باره اش فقط چند کلمه شتابزده و حاکی از بدفهمی نوشته اند. آرامش دوستدار در این اثر یک تز روشن دارد و این تز را همراه با بحثی مفصل و منسجم عرضه میکند. او بر دو عنصر فرهنگ خواص ایرانی یعنی «دینخویی و روزمرگی» انگشت میگذارد و آنگاه روشنفکری را در درهم شکستن سلطه این دو عنصر فرهنگی تعریف میکند.

سکوت نیکفر درباره بحث آرامش دوستدار قابل درک است زیرا بحث دوستدار از همان ابتدا مفهوم روشنفکر دینی یا روشنفکر اسلامی را به بن بست میرساند: با طرح این مسأله که «تفکر» به نیروی پرسش زنده است و بینش دینی به محض آزاد شدن نیروی پرسش واقعی در درونش، خواهد مرد. او «روشنفکر اسلامی» را چون «جمهوری اسلامی» مفهومی متناقض میداند (زنده یاد مصطفی رحیمی نیز در او انقلا ب، در مقاله ای به نام «چرا با جمهوری اسلامی مخالفم»، تناقض مفهومی «جمهوری اسلامی» را تشریح کرده

بود). دوستدار نشان می‌دهد که چگونه فرهنگ ایرانی با ساختارهای ویژه و تکرار شونده‌ای، ذهن ایرانی را تنبل میکند و چگونه به اصطلاح روشنفکران اسلامی این ساختارهای مسموم را باز تولید میکنند. اما بحث دوستدار در مقابله و یا بر زمینه کتاب تاثیر گذار دیگری به قلم جلال آل احمد به نام «در خدمت و خیانت روشنفکران» نوشته شده است. نزد آل احمد، روشنفکران معترضین به قدرت اند، بار پیامبران را بر دوش می‌برند و تنها تعهد آنها، سرسپردگی به عالم غیب است. تحت تاثیر احمد فرید و مانند علی شریعتی، «روشنفکر آل احمد» در مقابله با غرب روشنفکری اسلامی می‌شود. در این بازگشت به ریشه‌ها و ذوب شدن در ولایت فقیه و پذیرش کامل سلطه اسلامی، رویکردی جهان سومی و «انقلابی»، برآمده از دنیای مستعمره وجود دارد. در این بومی‌گرایی، چنانکه در فرانتس فانون نیز میتوان نشان داد، جهان فقیر و عقب مانده مستعمره در برابر بی‌عدالتی و خشونت استعمار ایده آلیزه میشود. روشنفکر آل احمد در نقطه‌ای ۱۸۰ درجه دورتر از روشنفکر آرامش دوستدار نشسته است.

زمینه غربی بحث روشنفکر

اگر در زمینه ایرانی، آل احمد و دوستدار را در فاصله‌ای صد و هشتاد درجه‌ای بتوان دو قطب اصلی بحث روشنفکر دانست، در زمینه غربی باید از «جولین بندا» و «آنتونیو گرامشی» نام برد. در بحث بندا، روشنفکران، روحانیون ایده آلیست هستند که با اهداف عملی و دست یافتنی کاری ندارند. ایده آلیست بودن آنهاست که آنها را برای تحقق دنیایی که نیست ولی امکان تحقق آن در آینده وجود دارد، بسیج میکند. جولین بندا بر وظیفه روشنفکران تأکید دارد. روشنفکران واقعی رزمندگان راه عدالت و حقیقت هستند. این ایده آلیست بودن و از جنس این دنیا نبودن «روشنفکر بندا» را، به احتمالی، آل احمد درست نمی‌فهمد یا در چهارچوب اعتقادات مذهبی خود به «سرسپردگی به عالم غیب» تعبیر میکند. روشنفکر نیکفر نیز با همه چهار مختصه اش میتواند در همان حوزه «بندایی» جا بگیرد. تأکید بر وظیفه روشنفکر است. آنچه که روشنفکر باید انجام دهد تا شایسته‌ء عنوان روشنفکر باشد.

روشنفکر گرامشی با روشنفکر بندا کاملاً متفاوت است. گرامشی در کتاب یادداشتهای زندان مینویسد، «همهء انسانها روشنفکرند. اما همهء انسانها در جامعه عملکرد روشنفکری را برعهده ندارند.» گرامشی روشنفکران را به دو دسته سنتی و ارگانیک تقسیم میکند. روشنفکران سنتی، همان اهل کتاب و کتابت و قرائت هستند. معلمان، بوروکراتها و روحانیون (گرامشی منظورش روحانیون مسیحی طرفدار الاهیات رهایی یا حتی آخوندهای خودمان نبود) روشنفکران سنتی هستند. آنها از یک نسل تا نسلی دیگر به وظایفی مشخص اشتغال دارند. اما روشنفکران ارگانیک از دید گرامشی به طبقه یا طبقات خاصی تعلق دارند که

این طبقات از آنها برای گرفتن قدرت بیشتر و پیشبرد منافع خود استفاده میکنند. وظیفه روشنفکران ارگانیک متشکل کردن منافع این طبقات یا گروهبندی های اجتماعی خاص است. گرامشی معتقد است سرمایه داران جهان صنعتی در کنار خویش به گروهی تکنیسین صنعتی، متخصص علوم اقتصاد و سیاست، فرهنگیان و فرهنگ سازان جامعه سرمایه داری و حقوقدانان دستگاه حقوقی تازه نیازمند هستند. در چهارچوب دموکراسی وظیفه این روشنفکران، بسیج همراهی و همراهی مردم است. روشنفکران ارگانیک گرامشی بر خلاف همتهای سنتی خود، دائم در جامعه درگیر هستند و به طور مداوم میکوشند که با تغییر افکار مردم در جهت منافع طبقه یا طبقاتی که نمایندگی میکنند حوزه های نفوذ و منافع را گسترش دهند.

روشنفکری در جمهوری اسلامی

نیکفر مینویسد، «میتوان در هر مقطع تعریف های مشخص تری از روشنفکر داد.» منظور او از «مقطع» دوره تاریخی مشخصی است، چرا که بلافاصله و پس از استفاده از محک های خودساخته، (آنچه «وضعیت فعلی» مینامد) به این نتیجه میرسد که، «شرط لازم روشنفکری در ایران امروز دفاع از آزادی زنان و پشتیبانی قاطع از بایستگی برابری حقوق آنان با مردان است.» اما آنجا که به دنبال تعریف های مشخص و شرایط تاریخی مشخص هستیم باید از کلی گویی و انتزاعی نوشتن پرهیز کنیم. بحث روشنفکری در جمهوری اسلامی، بحث «روشنفکر دینی» نیست آنطور که نیکفر مرتب به آن اشاره میکند. صحبت «حکومت اسلامی ایران» است و منظور از «اسلام» نیز اسلام شیعی و ایرانی در دوره تاریخی حکومت جمهوری اسلامی است، و در نتیجه روشنفکر دینی نیز «روشنفکر اسلامی» است در این شرایط تاریخی؛ نمونه خاصی از آن نیز خود را «ملی مذهبی» نامیده است.

هم این روشنفکر و هم حکومت تاریخچه ای دارد، منابع فرهنگی و فلسفی ای دارد، و در واقعیت و در دنیای عملی کارنامه ای که با آن پیشینه هماهنگ و همخوان است. نه اسلام چون هر دینی قابل بررسی است و نه حکومت جمهوری اسلامی چون هر حکومت مذهبی دیگر. روشنفکر اسلامی ایران نیز پدیده ای خاص است و آنگاه که در او دقیق شویم میبینیم چرا و چگونه نمیتواند مختصات مورد نظر نیکفر را دارا باشد؛ یا ارزشهایی چون اخلاق، عدالت، مدارا، و صلح را معیار قرار دهد. اما او در همه حال «روشنفکر» است و از پس وظیفه خود در بازتولید ارزشهای حکومت اسلامی، در تحمیل چهارچوب حکومتی به مردم، در تبلیغ عناد با غرب و آمریکا، و در ناامید کردن مردم از دموکراسی و حقوق بشر و مبارزه برای بدست آوردن آن بسیار خوب برمیاید. در اینجا تعریف روشنفکر گرامشی بیشتر به کار میاید. زیرا، چنانکه در زیر پیشنهاد خواهم کرد، جامعه روشنفکری ما به طور عام و روشنفکر اسلامی به طور خاص، در خدمت

حکومت ملایان بوده اند و این خدمت را از طریق کار فکری و تجزیه و تحلیل سیاسی و فرهنگی و توزیع محصولات فکری خود در سطح جامعه انجام داده و میدهند. بنابراین با وجودی که فاصله دلخواه نیکفر را از قدرت حاکم نمیگیرند طبق تعریف گرامشی، در حوزه روشنفکران ارگانیک جا میگیرند.

آسیب شناسی روشنفکر اسلامی

به طور پیشنهادی مینویسم (و برای این پیشنهاد در صورت چالش دلایل و شواهد کافی دارم) که جمهوری اسلامی ایران پس از گذشت بیست و پنج سال در همه عرصه های سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی شکست خورده است جز یک عرصه کوچک اما بسیار مهم، و آن عرصه جامعه روشنفکری ایران است.

کافی است جامعه روشنفکری ایران امروز را با معادلش در سالهای پیش از انقلاب بهمن ۵۷ مقایسه کنید. در میان روشنفکران «مترقی»، (این کلمه را با همان بار تاریخی ایرانی و ابهامش همانطور که نیکفر استفاده کرده به کار میبرم) در آن روزگار کسی نبود که تغییر رژیم و تحول بنیادی و ساختاری نظام سیاسی را خواستار نباشد. رژیم شاهی با وجود دستاوردهای فرهنگی و اقتصادی (از جمله برای زنان و طبقه متوسط) هرگز موفق به جذب بخش بزرگی از جامعه روشنفکری و تحمیل هژمونی / مشروعیت خود بر این جامعه نشد. اما امروز و پس از گذشت بیش از ۲۵ سال از حکومت اسلامی، پس از شکنجه ها و کشتارها، نقض گسترده حقوق بشر، تخریب اکثر دستاوردهای مثبت جامعه ایران در دوران پیش از انقلاب — مانند حقوق زنان، دادگستری مستقل، آزادیهای مذهبی و اجتماعی — جامعه روشنفکری ایران در مخالفتش با حکومت اسلامی، برای تغییر رژیم اسلامی در یک تحول بنیادی، یکپارچه نیست؛ و این مهمترین دستاورد و پیروزی نظام جمهوری اسلامی است.

این پیروزی آسان به دست نیامده است و همیشه بخش مهمی از نیرو و سرمایه رژیم صرف آن شده است. باز ساده انگاری است اگر این پیروزی را حاصل سرکوبی و خشونت بیش از اندازه رژیم بدانیم. «هژمونی» با صرف اعمال خشونت بدست نمی آید. برای کسب این هژمونی، نظام جمهوری اسلامی و صاحبان اصلی اش یعنی ملایان، به روشنفکران محتاج بودند. نکته مهم دیگر این است که خود این ملایان بنا به تعریف گرامشی جز روشنفکران ارگانیک جامعه ایران محسوب میشدند و حضور مستقیم آنها در حوزه روشنفکری مخالف با شاه برای آنها امکان بسیج و یارگیری از جامعه روشنفکری ایران را فراهم می کرد. جز این میتوان از وجوه مشترک جهان بینی روشنفکران انقلابی ایران با ملایان نیز یاد کرد.

یکی از وجوه مشترک «لنینیسم» بود. ملایان انقلابی برای کسب این هژمونی و تسلط بر جامعه روشنفکری بیشتر و بیشتر به استفاده از لغات رایج در فرهنگ چپ لنینیست پرداختند و در عمل نیز با رهبری مبارزه ضد امپریالیستی و اشغال سفارت آمریکا، روشنفکران ایران را به دنبال خود کشیدند. این هژمونی بر زمینه ای تاریخی استوار بود. در مقابل مدرنیسم شاه و حمایت امپریالیسم آمریکا از او و مخالفت خمینی با شاه به خاطر حقوق زنان، حق شرکت در انتخابات، حق طلاق و حرکت جامعه بسوی حقوق مساوی با مردان، روشنفکران از این دو قطب سیاسی، خمینی را انتخاب کرده بودند؛ یعنی بر خلاف سنت رنسانس و به جای اینکه با شاه علیه کلیسا متحد شوند با کلیسا علیه شاه قیام کردند. روشنفکران این دوره متأثر از چگوارا و قانون بودند و نقشی مهم در انقلاب اسلامی ایفا کردند. پس از انقلاب نیز در سرکوب ها و کشتارهای خونین پس از انقلاب نقشی کلیدی داشتند. آنها جزو نیروهای پایه گذار جمهوری اسلامی محسوب میشوند. جامعه روشنفکری ایرانی حتی در مقاطعی از دوران اولیه جمهوری اسلامی در سرکوب بخشهایی از خویش با ملایان همراه و همکار شد. لیبرالهایی که لیبرالهای مخالف خمینی را وابسته به سیا خواندند و مارکسیستهایی که وظیفه معرفی و تحویل مارکسیستهای دیگر را به جوخه های اعدام پاسداران برعهده گرفتند.

بازتولید هژمونی جمهوری اسلامی در جامعه روشنفکری

رژیم جمهوری اسلامی در باز تولید این هژمونی بسیار موفق بوده است. استفاده از «امپریالیسم آمریکا» به مثابه دشمن دائمی و در کمین از اولین روزهای انقلاب تاکنون نقش مهمی در بازتولید این هژمونی بازی کرده است. با وجودیکه از نظر اقتصادی روابط جمهوری اسلامی با غرب یا قدرت های اقتصادی جهان به استثنای آمریکا روابطی اغلب متعارف بوده است، جنگ روانی و تبلیغاتی دائم رژیم، جامعه روشنفکری ایران را متقاعد ساخته است که ملایان نوعی تضاد با ساختار سرمایه داری جهانی دارند و روشنفکران مترقی چپ در صورت مبارزه با جمهوری اسلامی در اردوگاه سرمایه داری قرار میگیرند. عامل مهم دیگر، کنترل شدید پلیسی جامعه روشنفکری است و تمرکز جنگ روانی و ایدئولوژیک بر آنها. آن دسته از روشنفکران ایران که به طور استثنایی از تور کنترل رژیم خارج میشوند و به مبارزه علنی و حقیقت گویی و مقاومت میپردازند با شدت و بی رحمی سرکوب میشوند چه داریوش و پروانه فروهر چه علی اکبر سعیدی سیرجانی چه محمد مختاری و جعفر پوینده. دیگرانی که مقاومت میکنند زیر فشار زندان و شکنجه و کنترل روزانه به انزوا از جامعه وادار میشوند. آنگاه میدانی محدود در اختیار روشنفکرانی قرار میگیرد که در بازتولید هژمونی رژیم حاضر به ایفای نقش میشوند. در چنین شرایطی فشار مداوم هر روز عده ای را به جمع تسلیم

شدگان اضافه میکند. بخشی از این موفقیت مرهون فشار فیزیکی و ترور است اما بخشی نیز ریشه در وجوه مشترک جهان بینی سیاسی دارد. حتی امروز در خارج از کشور میتوانید بین طرفداران پر سر و صدای نظام مقدس، روشنفکرانی را پیدا کنید که در سالهای آغاز انقلاب از فعالان رادیکال ترین بخشهای جنبش چپ مانند «پیکار» و غیره بوده اند.

نقش کلیدی روشنفکر ملی - مذهبی

تاریخ روشنفکران ملی مذهبی به طور مشخص به دو گروه مجاهدین خلق و نهضت آزادی باز میگردد. این هردو گروه در انقلاب ۱۳۵۷ مشارکتی فعال داشته اند و همراه خمینی از پایه گذاران جمهوری اسلامی بودند. این بخش از جامعه روشنفکری ایران در بنیادگذاری و سپس بازتولید هژمونی نقشی کلیدی داشت. نخست از این رو که برای این روشنفکران اسلام هرگز به مثابه یک مذهب و تنها در حریم خصوصی افراد مطرح نبود. اسلام برای آنها نمودی سیاسی و ایدئولوژیک داشت. گام بزرگ و دشوار اول، از مذهب سیاست و ایدئولوژی ساختن است. وقتی که مذهبی ایدئولوژی شد و در جامعه حضوری سیاسی داشت آنگاه تا حاکم شدنش و تا حاکم مطلقه شدنش راه بسیار کوتاهی است. برای گام اول اسلام مصالح و منابع کافی در اختیار روشنفکران ملی - مذهبی ش قرار داده بود. حتی پس از سالها که مجاهدین و نهضت آزادی به حاشیه رانده شدند و دیگر از اقبال مردم و مراعات حکومت اسلامی برخوردار نبودند، این بخش از جامعه روشنفکری نام ملی - مذهبی را برای خود برگزید. چرا که مذهب هرگز برای آنان امری خصوصی و شخصی نبود و باز از همین رو، راه چاره ی نیکفر یعنی بازگشت به اخلاق و انسانیت در حریم خصوصی برای اینان، امروز، راهی ناممکن است.

امروز، «روشنفکران ملی - مذهبی» در جمهوری اسلامی برای ایرانیان طرفدار دموکراسی و حقوق بشر همان نقشی را بازی میکنند که حزب توده در اوئل انقلاب برای جوانان طرفدار مارکسیسم و انقلاب کارگری ایفا میکرد. کوله بار مبارزه ضد امپریالیستی با دشمن عمده خلق ایران و دفاع از نظام جمهوری اسلامی در برابر این دشمن بر دوش خسته آنان است.

آزمون روشنفکری محمدرضا نیکفر

در طرح «عزیمت از آزادی زن»، نیکفر آزمونی در برابر روشنفکران اسلامی قرار میدهد. به طور پیشنهادی میگوید، «شرط لازم روشنفکری در ایران امروز، دفاع از آزادی زنان و پشتیبانی قاطع از بایستگی برابری حقوق آنان با مردان است.» سپس درباره اینکه آیا روشنفکران اسلامی میتوانند به درکی رادیکال از آزادی

زن برسند جواب می‌دهد: «آری. با یک تفسیر رهایی بخش از سنت. تفسیری که رابطه ای منفی با گذشته می‌گیرد.»

به نظر من در راه حلی که نیکفر پیشنهاد میکند میتوان نقطه ضعف اصلی جامعه روشنفکری ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی را دید. جامعه ای که تصور میکند برای رهایی از جمهوری اسلامی و رسیدن به دموکراسی احتیاجی به فلسفه و به طور اخص دیدگاهی رهایی بخش دارد. به طور پیشنهادی می‌گویم که میتوان در مقابل این دیدگاه راه دیگری نیز ارائه داد و آن اینکه برای رهایی ما احتیاجی به فلسفه، به «تفسیری رهایی بخش از سنت» نداریم. آنقدر نارضایتی در سطح جامعه ایران وسیع و گسترده است، آنقدر بی عدالتی‌ها و حق‌کشی‌ها روشن و ملموس هستند و آنگونه جمهوری اسلامی در حل این مشکلات به بن بست رسیده است که برای سازمان دادن یک جنبش رهایی بخش و عبور از این نظام و گذار به یک دموکراسی مدل غرب، نیازی به تفسیری رهایی بخش از سنت اسلام نداشته باشیم. اگر روشنفکران ملی - مذهبی بتوانند مذهب خود را در چهار دیواری خانه جا بگذارند، صرفنظر از دیدگاهشان درباره حقوق زن، میتوانند بخشی از این جنبش باشند. از نظر تاریخی نیز آخوندهای سنتی ایران، روحانیونی که از نظر انقلابیون «مرتجعین» خوانده میشدند، بسیار از روحانیون مترقی، پارسا تر و اخلاقی تر بودند و برای یک آینده دموکراتیک، روحانیونی چون خویی، شریعتمداری، و شیخ جواد تبریزی بسیار بی خطر تر هستند تا کسانی چون خمینی، بهشتی، خامنه ای و امثال آنها. از همین رو امروز آزمون رهایی بخش، آزمون روشنفکری، موضع گیری خاص در مورد مسائل حقوق زنان یا غیره نیست. آزمونی بنیادی تر برای روشنفکران ما و بخصوص آنان که در پایه گذاری این نظام با خمینی سهیم بودند وجود دارد. آن آزمون به «تست یلتسین» معروف است.

آزمون یلتسین

در یکی از بحرانی ترین سالهای گذار روسیه به دموکراسی، در آخرین ماههای حکومت میخائیل گورباچف، کمونیستهای اصلاح طلب با چالشی دشوار روبرو شدند. بوریس یلتسین معتقد بود برای امتحان صداقت آنان در اصلاح طلبی، در گسست از جنایات و سرکوب گذشته و حرکت به سوی دموکراسی، آزمونی ساده وجود داشت و آن اینکه تا چه حد آنان حاضر بودند از جنایات لنین، بنیان گذار سیستم دیکتاتوری شوروی سخن بگویند. این آزمون برای جامعه روشنفکری ایران و بخصوص روشنفکران ملی مذهبی و آنان که در پایه گذاری جمهوری اسلامی سهمی داشته اند میتواند چالشی مهم باشد. جامعه روشنفکری ما درباره جنایات خمینی سکوت کامل اختیار کرده است. اما تنها سکوت نیست که افشا کننده

عدم صداقت مدعیان اصلاح طلبی است. امروز بسیاری از اصلاح طلبان معتقدند که ادامه دهنده ی واقعی راه خمینی هستند و در این راه می‌خواهند بر رقبا پیشی بگیرند.

یکی دو نمونه از روشنفکران پیشرو ملی - مذهبی مثال میزنم:

۱. «کوشیده ایم تا حد امکان فرامین و سخنان امام خمینی را به مثابه معیار و محک سنجش صحت افکار و آرا و موضع گیریهای فقهی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، عبادی.. مورد استناد قرار دهیم. زیرا به عقیده ما اندیشه های ناب امام در استحکام علمی و فقهی و ایضا در طی عمل و تجربه نشان داده است که اقرب و اصح با استنباطات و استفهامات فقهی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، عبادی و ... است. زیرا در تاریخ اسلام پس از نبی اکرم (ص) دوم شخص که اسلام را به صورت جهانی مطرح و منتشر ساخت امام خمینی بوده اند.» (عمادالدین باقی)

۲- «... اگر کسی به موزه تاریخ پیوسته باشد مدیریت روزنامه کیهان است نه امام خمینی که من همچنان با تمام جان در تمام نوشته هایم خود را وامدار ایشان میدانم...» (اکبر گنجی) سخن گفتن درباره جنایات خمینی در داخل ایران غیرممکن نیست. تا امروز آقای منتظری این کار را کرده است اما غیر از او جامعه روشنفکری اسلامی درباره خمینی یا سکوت اختیار میکند یا با دروغگویی و تحریف تاریخ به توجیه بنیان گذار میپردازد. همان طور که در نظام شوروی بدون صحبت کردن درباره جنایات لنین، بدون بازگویی عناصر و عواملی که پایه های جنایت و سیستم جنایتکار را بنا کردند گذار به دموکراسی دشوار مینمود و با خرد شدن اسطوره لنین جامعه به سوی رهایی رفت، خرد شدن اسطوره خمینی نیز گامی مهم در راه رسیدن به دموکراسی و حقوق بشر در ایران خواهد بود.

رامین احمدی

October 2007